

ترویج مسائل دینی و مذهبی با ابزار «روایت»



یک نویسنده و فعال ادبی با اشاره به قالب روایت در ساحت ادبیات، تأکید کرد: روایت مسائل دینی و مذهبی باعث ترویج آن خواهد شد.

مرضیه نفری در گفت وگو با ایبنا اظهار کرد: قالب روایت، قالب جدیدی است که مردم ارتباط خوبی با

آن برقرار می‌کنند. یک پای روایت در واقعیت و مبتنی بر تجربه شخصی است، به همین دلیل خواننده با آن هم‌ذات‌پنداری می‌کند. من فکر می‌کنم استفاده از قالب روایت می‌تواند بسیار موفق باشد.

او افزود، گاهی ما فکرمی‌کنیم مسائل و مفاهیم دینی دچار کلیشه شده است و شاید نسل امروز با آن ارتباط برقرار نکند، ولی تجربه شخصی من درباره ارتباط با امام حسین ^(ع) یا حضرت زهرا ^(س) که از آن می‌گویم از کلیشه فاصله گرفته است، چرا که منحصر به من نویسنده و به شکلی متفاوت از دیگران روایت شده است. روایت درست مسائل دینی و مذهبی به شدت باعث ترویج آن خواهد شد. اگر بحث قاطمیه را در روایت ببایوریم کسی که مجرد است یک روایت دارد. مادر و خواهر هر کدام یک روایت دارند، کسی که فرزند سقط کرده، کسی که فرزند از دست داده، کسی که فرزندانش بزرگ هستند، مادر بیمار و همسر زخمی هر کدام یک روایت دارند و این وجوه مختلف به ترویج مسئله و پررنگ شدن آن کمک می‌کند.

نفری یادآور شد، علاوه بر پررنگی، چون خواننده و شنونده با آن هم‌ذات‌پنداری می‌کنند، موضوع برایشان درونی می‌شود و در خاطرشان می‌ماند. هر چیزی که تکرار شود به باور و اعتقاد تبدیل می‌شود و تکرار این روایت‌ها و شنیدن مکرر آن‌ها باعث تقویت موضوع می‌شود.

مرزهای ادبیات نوجوان در دانشگاه فردوسی



حسینی‌ابرخنی آثار ادبی‌ی شعر و داستان ویژگی‌هایی دارد که آن را از آثار آفریده و تولیدشده برای بزرگ سالان متمایز می‌کند. این نوشته‌ها برای نمونه ممکن است زبان ساده‌تری داشته باشد، اما در عین حال از شعرها و داستان‌های ویژه

کودکان پیچیده‌تر باشد. اینجااست که در حد فاصل ادبیات کودک و بزرگ سال، نوعی ادبیات مخصوص گروه‌های سنی نوجوان مطرح می‌شود. آثار ویژه نوجوانان مرزهایی با گروه‌های سنی پیش و پس از خود دارد، اما این مرزها کجاست؟

به گزارش شهرآر، تازه‌ترین برنامه از سلسله نشست‌های تخصصی ادبیات کودک و نوجوان در دانشگاه فردوسی مشهد با عنوان «مرزهای ادبیات نوجوان، به همین موضوع اختصاص دارد. در این نشست، محمدجواد مهدوی، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، درباره موضوع یادشده سخنرانی خواهد کرد. همچنین معرفی و تحلیل پویانمایی و معرفی و نقد کتاب، بخش‌هایی از برنامه را به خود اختصاص می‌دهد. علاقه‌مندان به شرکت در این جلسه می‌توانند امروز دوشنبه ۲۷آذر از ساعت ۱۶ در تالار قطب علمی دانشکده ادبیات و علوم انسانی حضور پیدا کنند.

کافکا به بولوار حافظ می‌آید!



سنایب‌ادی‌امشهد کلان‌شهری با ظرفیت بالای فرهنگی است که پیشینه غنی فرهنگی آن از یک سو و جمعیت درخور توجه کتاب‌خوانان در این شهر از سوی دیگر بر این امر صحنه می‌گذارد. یکی از مصداق‌های ظرفیت فرهنگی مشهد

برگزاری انواع نشست‌ها و گردهمایی‌های کتاب‌خوانی است. به گزارش شهرآر، نشست هفتگی «توکتاب» نیز که هر سه‌شنبه ساعت ۱۹ برگزار می‌شود در همین باره و با محوریت گفت‌وگو درباره کتاب ارائه می‌شود. برنامه این هفته دوره‌هی مزبور به کتاب «مسخ» اثر فرانزس کافکا اختصاص دارد که جزو آثار مشهور ادبیات داستانی کشور چک و البته ادبیات جهان است. این داستان بلند روایت فردی به نام گره‌گوار است که یک روز با بیدار شدن از خواب، خود را در هیئت حشره‌ای غول پیکر می‌یابد... «مسخ» در ایران نیز کتاب پراوازه‌ای است و برگردان‌های گوناگونی از آن شده است که از آن میان می‌توان به ترجمه علی‌اصغر حداد و همچنین ترجمه فرزانه طاهری اشاره کرد. دوستداران کتاب و ادبیات برای حضور در نشست «توکتاب» می‌توانند به نشانی بولوار وکیل آباد، بین هفت تیر و صیاد، بولوار حافظ، حافظ ۱۱ (چراغچی ۱۶)، پلاک ۸ مراجعه‌کنند.

زین‌قدیر

ناوبراسته

این مواد در سسی غیرقابل تقسیم بود و باید در یک مجموعه می‌آمد.

ویراسته

این مواد در سسی بخش ناپذیر بود و باید در یک مجموعه می‌آمد.

نکته

با جایگزینی واژه‌ها و ترکیب‌های زیبای فارسی، به نوشته‌ها همان رنگ فارسی بدهیم.

#زین-قدیرپارسی

گزارشی از نشست نقد و بررسی کتاب «ملال» نوشته مارتین هایدگر

ملال به روایت فیلسوف آلمانی

خادم



ملال حسی است که همه انسان‌ها کم یا زیاد آن را تجربه می‌کنند. این حس به‌ویژه در زندگی مدرن بیشتر خود را نشان می‌دهد و آن را از مشکلات انسان در عصر ما دانسته‌اند. کتاب‌های زیادی درباره این موضوع به فارسی برگردانده شده و به‌تازگی ترجمه کتابی با عنوان «ملال» نوشته مارتین هایدگر، فیلسوف آلمانی، قفسه این موضوع را غنی‌تر کرده است.

این کتاب همان‌طور که مریم هاشمیان، مترجم آن در مقدمه نوشته، درس گفتاری از هایدگر است که سال ۱۹۲۹–۱۹۳۰ انجام‌شده است. مترجم در بخش دیگری از مقدمه، درباره محتوای کتاب و آنچه متفکر آلمانی به آن پرداخته است می‌نویسد: «ملال، کتابی نیست که دستورالعملی برای رهایی از ملال در اختیار مخاطب قرار دهد، بلکه شهامت ما را برای رویارویی با عمیق‌ترین شکل ملال می‌طلبد.» بنابراین اگر کسی به دنبال راهکارهایی برای فرار از ملال است، این کتاب احتمالاً چندان به کارش نمی‌آید، اما اگر کسی بخواهد در باب مسئله ملال «فلسفه‌ورزی» کند، این اثر می‌تواند تجربه خوبی برایش باشد. جلسه نقد و بررسی این کتاب در مرکز فرهنگی شهر کتاب برگزار شد و آنچه در ادامه می‌آید بخش کوتاهی از این نشست است که به روشن‌تر شدن موضوع کتاب کمک می‌کند.

ملال یعنی به هیچ طریق دل‌مشغول نمی‌شویم

علی‌اصغر محمدخانی، معاون فرهنگی شهر کتاب: کتاب «ملال» بخش اول از کتاب مفاهیم بنیادین مابعدالطبیعه، جهان، تناهی و تنهایی است. فهم این کتاب مانند دیگر آثار هایدگر مقداری دشوار است و به شرح نیاز دارد.

طرح مسئله ملال برای هایدگر بسیار مهم بوده است و او در این کتاب انسان را تا تاریک‌ترین ژرفنای هستی‌اش می‌کاود و نسبتش را با ملال تعیین می‌کند. وقتی کتاب را می‌خوانیم چند مفهوم دیگر هست که هایدگر درباره تبیین یا تحلیل مطرح می‌کند، مثل مسئله زمان یا حال‌مندی بنیادین، شادی، رضایت، بهجت، غم، اندوه و خشم از نمونه‌های حال‌مندی هستند که این‌ها حالات عاطفی‌اند.

هایدگر در این کتاب چند شکل از ملال را مطرح می‌کند. همچنین شرح می‌دهد که آیا می‌توانیم ملال را از خودمان دور کنیم یا نه و چگونه از ملال می‌گریزیم. او حال ملال‌آورا را تعریف می‌کند که مراد از آن کسالت‌بار یا خسته‌کننده است. ملال‌آور آن حالتی است که تهییج و تحریک نمی‌کند، چیزی به ما نمی‌دهد و چیزی به ما نمی‌گوید و به هیچ طریقی دل‌مشغولمان نمی‌کند. رابطه ملال را با زمان و وقت‌کنشی توضیح می‌دهد

سه نوع ملال در نگاه هایدگر

مریم هاشمیان، مترجم، هایدگر ملال را در چارچوب وقت‌گذرانی تفسیر می‌کند و به ما می‌گوید وقتی می‌گوییم وقت‌گذرانی منظورمان شیوه از خودراندن ملال است. او سه نوع ملال را تشخیص می‌دهد: ملال نوع اول که ملول شدن از سوی چیزی است. ملال نوع دوم که ملول بودن از چیزی است و ملال نوع سوم که آن را در تعبیر «آدم را ملول می‌کند» خلاصه می‌کند. شکل اول مانند زمانی است که در ایستگاه قطار منتظر هستید که قطار برسد و چند ساعتی را معطل می‌مانید و مسئله شما این است که چطور زمان را بگذرانید. وقت‌گذرانی می‌کنید که ملال را رد کنید. این نوع ملال در وضعیت‌های به خصوص سربرمی‌آورد. وضعیت دوم مانند زمانی است که شما به یک مهمانی رفته‌اید، خیلی هم به شما خوش گذشته است، اما شب که به منزل برمی‌گردید ناگهان احساس می‌کنید که در تمام طول

روی ریل فرستاد، جایزه جهانی صلح مولانا راه انداخت، مد لباس مولانا طراحی کرد، سکه به نام او زد، مثنوی را به بیست زبان ترجمه کرد و دیگر هنرها و هنرمندان را به خدمت گرفت تا هر چه در توان دارد برای این «فرست» فرهنگی سیاسی اقتصادی هزینه کند، البته که نازشستش! گذشته از این موضوع، باید گفت مولانا شاعر انسانیت است، شاعر همه و همیشه جهان. او مرز ندارد. او مطلق اندیشه است و اندیشه نه مکان می‌شناسد و نه زمان. او نه به بلخ تنها می‌گنجد نه به قونیه، مولوی اگر شاعر همیشه و همه نبود، شعرا و در این سال‌ها پر فروش‌ترین شعر در غرب نبود. اگر حرفی برای همه و همیشه نداشت، خبر ترجمه‌های مکرر شعرا و را به زبان‌های مختلف نمی‌شنیدیم. اما اینکه چرا چنین روزی «عرس مولانا» نام گرفته است، برمی‌گردد به همان نگاه این مرد اندیشه و عرفان به مقوله «مرگ». از آنجا که مولانا در این شب به معشوق خود و خداوند پیوست، این تاریخ را شب عرس (عروسی) و وصلت او می‌دانند. مرگ که از دغدغه‌های اصلی بشر است. برای عارفی چون مولانا نه تنها آغاز یک زندگی نو و جدید است که در نگاهی عاشقانه آن را فرصت وصال به معشوق ازلی خود می‌داند و از این رو آن را خجسته می‌داند و پیوسته با آغوش باز به استقبال آن می‌رود و آرزوی فرارسیدن آن را دارد. مولوی تلقی عامه مردم از مرگ را اشتباه می‌خواند

مولانا جلال الدین محمد، در بلخ (افغانستان امروزی) زاده شد و در قونیه (ترکیه امروزی) درگذشت. او که به تعبیر خودش مرغ باغ ملکوت بود، در چنین روزی (که بیست‌وششم هم گفته‌اند)، این قفس دوسه‌روزه را ترک کرد و به عالم علوی پیوست. از این رو، قونیه در روزهای پایانی پاییز حال‌وهوایی دیگر

دارد و مراسم باشکوه و متنوعی هر سال از هفت تا هفدهم دسامبر در این شهر برگزار می‌شود. مراسمی که فرصتی شگفت برای گردشگری ترکیه فراهم آورده است تا قونیه شلوغ‌ترین روزهای سال را به خود ببیند. اگر دقت می‌کردیم، از تبلیغات تورهای گردشگری قونیه در چند هفته گذشته در کشورمان متوجه می‌شدیم که حتی از ایران مشتاقانی در این روزها راهی قونیه شده‌اند. ترکیه به‌طور مشخص از این فرصت دو هدف را دنبال می‌کند؛ یکی افزودن به رونق گردشگری و دیگر به نام خود سند زدن مولانای فارسی. مولانا جلال الدین بلخی در ترکیه «رومی» است و با این نام به جهان معرفی شده است و با همین نام سال ۲۰۰۷ را در یونسکو برای بزرگداشت او نام‌گذاری کرد. در آن سال و سال‌های پس از آن هم برای شناساندن بیشتر نام رومی و نام ترکیه از هیچ کوششی دریغ نوزید، قطار مولانا را در اروپا



روزنامه نگار علیرضا حدادی

مولانای بلخی یا ملای روم؟



نویسنده کتاب «درخت تنها» از ادبیات جنگ می‌گوید

«دفاع» و «مقدس» بودن را باید با ادبیات نشان بدهیم

خواهیم شد و این کمک می‌کند که ادبیات و هنر خلق شوند.

● آیا بین ادبیات جنگ و ادبیات دفاع مقدس تفاوتی قائل هستید؟ من معنی چیزی به نام ادبیات دفاع مقدس را نمی‌فهمم، چون کلمه «دفاع» و کلمه «مقدس» هر دو موضوع‌گیری هستند و هر دو دارای پیام هستند و قبل از خواندن کتاب، پیام و اطلاعات نهایی را به خواننده لو می‌دهند و دیگر مهم‌ترین اصل خواندن ادبیات که لذت و کشف و شهود است، در مخاطب شکل نمی‌گیرد. پس بهتر است بگوییم: «ادبیات جنگ» و اگر بلد بودیم درست بنویسیم و پرداخت کنیم، نشان بدهیم داریم از جنگی حرف می‌زنیم که دفاع بوده است و نه حمله و این دفاع برای مدافعینش مقدس بوده است.



چون هنوز باب نشده، مخاطبان مخالف این جریان را هم جذب نخواهد کرد. برای همین مجبور شد م نسخه دومی برای نشر آماده‌کنم که هم درازایه دیدگاه‌های متفاوت بود، هم در چینش فصول و هم در نوع روایت.



بهتر است به جای ادبیات دفاع مقدس بگوییم: «ادبیات جنگ» و اگر بلد بودیم درست بنویسیم و پرداخت کنیم نشان بدهیم داریم از جنگی حرف می‌زنیم که دفاع بوده است و نه حمله و این دفاع برای مدافعینش مقدس بوده است

اگر به فضای ادبیات دفاع مقدس نگاهی بیندازیم این روزها

بخش عمده نویسنده‌های این گونه از ادبیات داستانی را زنان تشکیل می‌دهد. به این معنا که زنان نویسنده در این حوزه بیشتر قلم می‌زنند. این استقبال را ناشی از چه می‌دانید؟

من ادبیات جنگ را که به معنای واقعی ادبیات، نوشته شده باشد، آن قدر که باید بررسی نکرده‌ام

جنگ با خاطرات تفحص هم کاری بود

که قبلاً انجام نشده و برایم جذاب بود.

اینکه حاج حسین خودش حضور فیزیکی داشت و می‌توانستم با او حرف بزنم و حتی سفرکنم، هم جذابیت کار را برایم بیشتر کرد. البته در نهایت نسخه اصلی که مطابق با اعتقاداتم درباره تحول ادبیات این چنینی بود و رساندنش به استانداردهای جهانی را ناشر نیز یرفت با دلایلی که موضوع‌هایی که این سال‌ها درباره آن نوشته‌ام نوع ادبیات‌گفته‌ام در اثر خودم پیاده‌کنم. کم‌اینکه در زمان «وضعیت بی‌عاری» این کار را کرده بودم، اما دوست داشتم در یک روایت خاطره این اتفاق بیفتد. ترکیب

شب ملول بوده‌اید و خمیازه‌ای که کشیده‌اید یا کاری انجام داده‌اید که نشانه ملال بوده است. اینجا آن شکل وقت‌گذرانی را ندارید، اما باز ملول هستید. هایدگر می‌گوید ملال عمیق قائم به وضعیت نیست از قضا جاهایی سربرمی‌آورد که شما اصلاً انتظارش را ندارید. مثلاً مشغول کار هیجان‌انگیزی هستید، اما در خلال همان کار هم ملال را تجربه می‌کنید.

ملال عمیق حال‌مندی‌ای است که ما ترجیح می‌دهیم خاموش و پنهان بماند، هر چقدر هم که عمیق‌تر است. اتفاقاً ساکت‌تر و بی‌صداتر است و نمی‌خواهیم به آن مجال بروز بدهیم. فهم عرفی جهان معاصر ما و نحله‌های فکری مختلف همه ملال را ناراحت‌کننده و آزارنده می‌دانند. چیزی که باید از خودمان دورو دفع کنیم، حتی به قول هایدگر ملال گاهی نشانه بی‌مایگی است. شما اگر کار و مشغله‌های زیاد و جدی داشته باشید که وقت ندارید ملول شوید. در حالی که اصلاً همچنین خبری نیست و ربطی به این ندارد. بلکه هایدگر می‌گوید تفاوتی که ملال عمیق با ملال‌های دیگر دارد این است که این شکل از ملال چیزی می‌خواهد به ما بگوید و اجباری به گوش سپردن در این ملال هست، باید به آن گوش بسیاریم. توجه به این حس از آن رو که فلسفه‌ورزی ما را استمرار می‌بخشد، ضروری است.

و می‌گوید، مرگ برخلاف آنچه پنداشته می‌شود، ترس‌آور نیست. در واقع ترس از مرگ، ترس از خوداست. مرگ هرکس هم‌رنگ اوست. هرکس بر حسب کیفیت زندگی خود پاداش می‌یابد و مرگ کاملاً متناسب است با نوع زندگی فرد. در مقام تمثیل، مرگ آنچه‌ای است که کارش تنها نشان دادن چهره راستین افراد است، اگر زیبارو باشیم زیبایی آن بر آینه نقش می‌بندد و آینه آن را نشان خواهد داد، اما اگر سیاه باشیم آینه نیز رنگ سیاه به خود می‌گیرد، مرگ هر یک، ای پسر هم‌رنگ اوست پیش دشمن دشمن و بر دوست، دوست پیش ترک آینه‌ را خوش رنگی است پیش رنگی آینه هم رنگی است آن که می‌ترسی زمگ اندر فرار آن ز خود ترسانی ای جان، هوش دار از این رو، روز مرگ مولانا روز عروسی اوست و خود می‌گوید: مرگ ما هست عروسی ابد سر آن چیست هو الله احد یا در تفسیر «ان‌الله ارجعون» چه خوش می‌سراید که، ما ز بالاییم و بالا می‌رویم ما ز دریاییم و دریا می‌رویم با آغوش باز به استقبال آن می‌رود و آرزوی فرارسیدن آن را دارد. مولوی تلقی عامه مردم از مرگ را اشتباه می‌خواند